

# غایت‌شناسی ادراک

ویلیام چیتیک

دانشگاه ایالتی نیویورک

مترجم: ابوالفضل حقیری قزوینی

مفهوم، معنایی بسیار گسترده‌تر قائل می‌شدند. فیلسوفان مسلمان نیز از ادراک بمعنایی بسیار وسیع سخن گفته‌اند. از نظر ایشان، ادراک در هر سطح که باشد، از احساس فیزیکی گرفته تا شهود عقلانی، بمعنای دریافت و کسب معرفت بوسیله هر فاعلی، از حیوانات گرفته تا خداوند، است.

مفهوم ادراک، در فلسفه ملاصدرا، چه در توضیح ذات وجود و چه در تحلیل هدف نهایی و غایت حیات انسانی، نقشی کلیدی ایفا می‌کند. علت این امر آن است که سمتگیری فلسفه او بسوی «علم النفس» بمعنای پیشامدرن است. بمعنای دیگر، او می‌کوشد طرحی کلی از نفس انسانی و تمام شعب آن، و راهی را که نفس می‌تواند با طی کردن آن به عالیترین تواناییهای خود دست یابد، تواناییهایی که ریشه در توانایی او به ادراک دارند، ترسیم کند.

## کلید واژه

ادراک؛	خیال؛
وهم؛	نفس؛
تجدید؛	ماده و صورت؛
عقل؛	حضور؛
وجود ذهنی؛	

## ادراک

در پایان کتاب اول از کتب اربعه اسفار، صدرا حدود سی کلمه را که در بحث درباره‌ی انحاء علم بکار می‌روند، تعریف می‌کند، او در میان این کلمات، ادراک را اصلیت‌ترین کلمه می‌داند و برای تعریف آن، از معنای لغویش شروع می‌کند. در هر لغتنامه عربی می‌توان دید که این کلمه،

## چکیده

طرح فلسفی اصلی ملاصدرا، ترسیم سیر نفس در نیل به کمال است. آنچه او به فرهنگ وازگان فلسفی افزوده است، نظیر «تشکیک وجود» و «حرکت جوهری» برای توضیح این امر وضع گردیده که نفس چگونه با جسمانیت بدین عالم وارد و با روحانیت از آن جدا می‌گردد.<sup>۱</sup> مطالعات بسیار مفصل او در باب انحاء تجربه آنجهانی و اخروی، اشتیاق او را به توضیح تمام احتمالاتی که بر روی نفس انسان گشوده است، نشان می‌دهد. برای درک نقش ادراک در طرح کلی وی، باید هدف ادراک و ثمره نهایی آن را دریافت. نفس، بنا بر ماهیت خود، ادراک می‌کند؛ تا آنجاکه ادراک در تعریف آن وارد می‌شود. اما ادراکات نفس حیوانی، فی‌الذاته و بالذاته، برای نیل به کمال انسانی کافی نیست؛ هر چند ادراک، صفت ذاتی نفس است. تلاش انسان برای دور داشتن ادراک از انحراف، در تکامل، نفس نقش کلیدی ایفا می‌کند. در این جا، احتمالاً مهمترین مفهوم تجرید است، که بمعنای آزاد کردن ادراک از تعلق خاطر به صور جسمانی و مادی، و تعلیم آن در توجه به خود آن صور، یعنی صور در وجود عقلانی آنها، که باطناً از شائبه هرگونه وجود مادی مجرد و مفارق هستند، می‌باشد. هدف نهایی، تحول ادراک به واسطه شکوفایی کامل عقل مکتسبه است. در اینصورت، نفس قادر است در تمام سطوح وجود و از جمله در عوالم بیشمار پس از مرگ، صور را چنانکه هستند ادراک کند.

در فلسفه معاصر، معمولاً، مراد از ادراک حسی، احساس فیزیکی است. فیلسوفان متقدم اغلب، چنانکه از معنای اصلی کلمه percipio برداشت می‌شود، برای این

۱- جسمانیة الحدوث و روحانیة البقا «مترجم فارسی».

معانی مختلفی از قبیل وصل، درک، فهم و توجه دارد. صدرا می‌نویسد:

**\* در پایان کتاب اول از کتب اربعه اسفار، صدرا حدود سی کلمه را که در بحث درباره انحاء علم بکار می‌روند، تعریف می‌کند، او در میان این کلمات، ادراک را اصلیت‌ترین کلمه می‌داند.**

(۳۰۵۰۸/۲۲۳،۳۴) بل می‌گویند که او اشیاء را «ادراک» می‌کند. آنچه ادراک می‌شود «معقول» است، یعنی چیزی که عقل بدان معرفت دارد. معقول را صورت شیء، بمعنای ارسطویی کلمه صورت، می‌نامند. از اینرو غیر از ماده شیء است که نامعقول بالذات است. تنها چیزی که واقعاً می‌توانیم ادراک کنیم و بدان علم حاصل کنیم صور هستند و نه ماده.

سرانجام، در این تعریف صدرا تأکید می‌کند که ادراک واقعی - یعنی وصول و لقا - ادراک علمی است و لقای جسمانی لقای حقیقی نیست. این به ما یادآور می‌گردد که ادراک واقعی موجودات، فقط در صورتی ممکن است که عاقل به لقای معقول برسد. لقای جسمانی فقط می‌تواند فانی و زودگذر باشد. بنابراین هر نحوه ادراک که به مادیت جسم آلوده باشد، از جهات معینی ناقص خواهد بود، زیرا هم ادراک و هم آن وضعیت وجودی که صورت در آن ادراک می‌شود، صورت را به ابهام می‌آلاید.

#### مراتب ادراک

در همان فهرست کلمات مهم، صدرا تعریف دیگری ارائه می‌کند که می‌تواند در فهم غایت ادراک به ما کمک کند. این کلمه «ذهن» است. او می‌نویسد «و از آن جمله ذهن است، و آن قوه، نفس است در کسب علوم می‌که هنوز کسب نکرده است» (۳۰۵۱۵/۳۲۵،۳۵)

صدرا، هماهنگ با دیدگاه یونانی - اسلامی، نفس انسان را دارای قوای متعدد و به تناظر این قوا، مراتب متعدد فعلیت می‌داند، که از مرتبه نباتی و حیوانی آغاز می‌شود. نفس با ادراک آنچه که توانایی ادراک آن را دارد، خود را بالفعل می‌سازد. هدف وجودی نفس، حرکت از عالم بالقوه به عالم بالفعل است. اگر علم بالقوه آن کاملاً بالفعل شود، آن را دیگر نه «نفس» که «عقل» یا «عقل بالفعل» می‌نامند. پس، از نظر صدرا، قوه نفس انسان در رسیدن بعلم بالفعل «ذهن» نام دارد.

ذهن با ادراک به علم به اشیاء می‌رسد «ادراک» صرفاً نام فعلی است که نفس بواسطه آن به موضوع، هر چه که باشد، علم پیدا می‌کند. اگر از نگاه مدرک به ادراک بنگریم، دارای چهارگونه است. در هر یک از این چهار حالت، ذهن به لقای «صورت» شیء - یعنی ماهیت یا حقیقت معقول آن - و نه ماده آن، می‌رسد. اما در هر نوع لقای شرایط متفاوت است، این شرایط، هم به آلت ادراک و هم بنحوه وجود مدرک بستگی دارد.

مرتبه اول ادراک، حس است. در این مرتبه، صورت

... ادراک لقا است و وصول آنگاه که قوه عاقله به ماهیت معقول می‌رسد و آن را حاصل می‌کند، این، از اینجهت، ادراک است. مراد از این کلمه در فلسفه با معنای لغوی آن مطابق است. بل، ادراک و لقای واقعی، جز این لقا یا ادراک علمی نیست اما لقای جسمانی، حقیقتاً، لقا نیست.<sup>۲</sup>

پیش از ادامه بحث، لازم است به برخی از موضوعاتی که در این تعریف مطرح می‌شود، اشاره کنیم. صدرا نیز مانند تمام فیلسوفان مسلمان، نفس انسان را براساس قوا تحلیل می‌کند. اما لفظ عربی قوه، متضاد فعلیت نیز هست. با توجه به آنکه هر قوه‌ای، در عین حال، متضاد فعلیت نیز هست، بهتر آنستکه در اینجا، قوه را، توانایی ترجمه کنیم. معنای دوگانه این کلمه، بویژه در نوشته‌های صدرا مهم است، زیرا تحلیل او از نفس انسان، دقیقاً به این نکته بستگی دارد که آن را قوه‌ای عظیم می‌بیند که هر قوه دیگری را که مجموعه آنها را (در نفس) قوا می‌خوانیم، در برمی‌گیرد.

در این تعریف از ادراک، مراد صدرا از «قوه عاقله»، قوه و استعداد نفس در علم به چیزی است. آنگاه که این قوه به غایتی می‌رسد، از قوه به فعل حرکت می‌کند. میزان فعلیتی که بدان نائل می‌گردد از اصلیت‌ترین مباحثی است که باید مورد بحث قرار گیرد.

در این تعریف، صدرا می‌گوید که استعداد عاقله از طریق ادراک به ماهیت شیء می‌رسد. بعبارت دیگر، هنگامی که ادراک روی می‌دهد، به «چیستی» موضوع ادراک علم پیدا می‌کنیم. این که ادراک مستلزم علم به ماهیت شیء است در دومین کلمه‌ای که صدرا در فهرست لغات تخصصی خود تعریف می‌کند - یعنی شعور - مورد تأکید قرار می‌گیرد. او می‌گوید که شعور ادراک چیزی به غیر استنباط آن است، یعنی بدون آنکه چیستی آن تعیین گردد. او می‌افزاید «شعور... اولین مرتبه وصول به علم در قوه عاقله است و یقیناً ادراکی است متزلزل». بهمین دلیل است که نمی‌گویند حق تعالی به چیزی «شاعر» است

مدرک در ماده وجود دارد و مدرک صورت را با هیئات مخصوص محسوسات در می‌یابد. این صفات، اساساً، اعراض ارسطویی نظیر آین، متی، وضع، کیف و کم هستند. صورت در وجود خارجی خود چونان یک شیء، از این صفات عرضی جدایی ناپذیر است و دقیقاً همین صفات هستند که به ما امکان ادراک آن را حواس می‌دهند. اما ماده‌ای را که صورت مقوم آن است، بالذاته، هرگز نمی‌توان ادراک کرد، زیرا دورترین و ظلمانیترین حدود وجود را نشان می‌دهد، قملروبی که تقریباً یکسره نامعقول باقی می‌ماند.

مرتبۀ دوم ادراک، خیال یا تخیل است و آن ادراک شیء است با همان خصوصیات و کیفیات، بهمان طریقی که با حواس ادراک می‌شود. اما، برخلاف ادراک حسی، خیال شیء را، اعم از آن که ماده شیء بر حواس ظاهر باشد یا خیر، ادراک می‌کند.

مرتبۀ سوم، وهم است. فیلسوفان قرون وسطی، این کلمه عربی را *estimatio* ترجمه کرده‌اند، اما دانشمندان معاصر در مورد معنای دقیق آن و اینکه چگونه می‌توان آن را به انگلیسی برگرداند، به توافق نرسیده‌اند. من، برای تأکید بر وضعیت بینا بینی آن بین عقل و حس، آن را *sense - intuition* ترجمه می‌کنم. بنظر صدرا، وهم، ادراک معنی معقول است، ضمن نسبت دادن معنا به یک شیء جزئی و محسوس؛ در وهم، نفس کلی را ادراک می‌کند، اما نه در خود کلی، بلکه در جزئی.

بالاترین مرتبۀ، تعقل است و آن ادراک شیء است از حیث ماهیت آن، و نه از حیث دیگر.

آنچه مراتب ادراک را از هم متمایز می‌سازد، تجرید است؛ این کلمه در نوشته‌های صدرا از اهمیت اساسی برخوردار است. علمای معاصر در مورد، ترجمه تجرید هم به توافق نرسیده‌اند. اغلب آن را *abstraction* ترجمه می‌کنند، اما این معادل، معنای اصلی آنرا کاملاً از نظر دور می‌سازد. مجردات از ماده عاری هستند و در عرصه وجود و وجدان شدید جای دارند. برای توصیف هدف غایی استکمال انسان در فلسفه اسلامی، مفاهیم اندکی از اهمیتی بیش از مفهوم «تجرید» برخوردارند. تجرد، در خالصترین معنای آن، صفت خداوند یا واجب الوجود بالذات است، زیرا واجب الوجود جز به خود، اتصال یا وابستگی ندارد. بویژه تجرد، صفت عقل است که می‌تواند اشیاء را چنانکه واقعاً هستند، یعنی بی آنکه به ابهام تخیل و ادراک حسی آلوده باشند، دریابد. همچنین، صفت ذاتی صور یا ماهیاتی است که عقل ادراک می‌کند.

صدرا، چهار مرتبۀ ادراک را بر اساس میزان تجردی که

مدرکات بدان می‌رسند، از هم متمایز می‌سازد. برای مرتبۀ اول، مرتبۀ ادراک حسی، می‌توان سه شرط قائل شد؛ که ماهیت آن را مشخص می‌سازند: اول، ماده در نزد مدرک حاضر باشد، یعنی نفس، شیء را در تجسم مادی آن درک می‌کند؛ دوم، صفات در کیفیات مدرک، صورت شیء را از نظر دور نگه می‌دارند؛ سوم، مدرک جزئی است نه کلی.

در مرتبۀ دوم، یعنی تخیل، مدرکات مقید به شرط نخست یعنی تجسم مادی نیستند، زیرا نیازی به حضور خارجی شیء نیست.

در مرتبۀ سوم، مدرکات و هم، وهم از تجسم مادی و هم از صفات و مشخصات خاص شیء مجرد هستند.

در مرتبۀ آخر، معقولات به هیچیک از سه شرط فوق مقید نیستند، زیرا عقل فقط کلیات را ادراک می‌کند.

صدرا بحث خود را چنین به پایان می‌رساند که این چهار مرتبۀ را می‌توان به سه مرتبۀ تقلیل داد، زیرا هم تخیل و هم وهم در عرصه بینابینی عقل و حس قرار دارند. مراتب وجود

سه مرتبۀ اصلی ادراک - ادراک حسی، تخیل و تعقل - دقیقاً بر سه عالمی که در عالم خارج یافته می‌شوند، منطبق هستند. موضوع مراتب ادراک را نمی‌توان از موضوع مراتب وجود جدا دانست. اگر وجود، فقط یک مرتبۀ داشت، فقط یک نوع ادراک وجود داشت. در واقع، قسمت اعظم فلسفه معاصر، دقیقاً به چنین دیدگاهی معتقد است. تقلیل ادراک به احساس، نتیجه حذف عالم خیال و عالم روحانی از بررسی‌های جدی است.

در بحث از مراتب وجود، مراد از «وجود»، وجود ممکن، صوری و متناهی است، نه واجب الوجود. وجود بالذات، حقیقت غایی تمام موجودات است و بهمین دلیل است که خارج از این عوالم و این مراتب جای دارد. وجود بالذات، تا ابد دست نیافتنی، ادراک‌ناپذیر و ناشناختنی خواهد بود.

اما خود را در درجات مختلف شدت و ضعف

**\* آنچه به ادراک حسی ادراک می‌شود، به وجودی حقیقی در ذهن وجود دارد، اما وجود ذهنی آن، سایه وظل وجود خارجی آن است. اما همچنانکه نفس بتدریج قوه خود را برای شناخت عوالم عالیتر بالفعل می‌سازد، شدت آنچه که ادراک می‌کند نیز به تناظر بیشتر می‌شود.**

می‌گسترند. ما بطور غیر مستقیم و با ادراک انحاء مختلف مشروط آن، به این نکته آگاهی می‌یابیم. هر چه مرتبه وجود بالاتر باشد، از ماده و از شرایط و صفات اشیاء، دورتر و مجردتر است. متشابهاً، ادراک مربوط به مراتب عالیت‌تر، شدیدتر و مستقیم‌تر است.

هر مرتبه وجود را یکی از عوالم می‌نامند، و به مجموع این مراتب عالم می‌گویند؛ بحث دربارهٔ عوالم، بحث دربارهٔ علم و ادراک است. در زبان عربی، کلمه عالم، این معنی را روشن می‌کند. این کلمه از ریشه علم گرفته شده است. لغتنامه نویسان می‌گویند که نخستین ویژگی کلمه «عالم»، «آلتی است که شخص بواسطه آن می‌داند». بنابراین «عالم» چنین تعریف و مشخص می‌گردد که «می‌تواند موضوع علم باشد». بنابراین، در این کل، هر عالم یا مرتبه‌ای، به واسطه نوع ادراکی که آنرا موضوع علم می‌سازد، تعریف می‌شود. دلیل آنکه سه نحوه اصلی ادراک وجود دارد، آن است که سه عرصه اصلی قابل شناخت وجود دارد.

در یکی از فصول اسفار، موسوم به «تقسیمات علوم» یعنی انحاء ادراک، صدرا این عوالم را مفصلتر توضیح می‌دهد. او توضیح می‌دهد که حقیقت علم راجع به «وجود صوری» است که عرصه‌ای از وجود است که در آن

صور بر ادراک حاضر می‌شوند. سپس می‌گوید که وجود صوری بر سه قسم است: تام، مکتفی و ناقص. وجود تام، عالم صور معقول و عقول محضه است؛ وجود مکتفی، عالم نفوس (حیوانی) است که عالم خیال نیز خوانده می‌شود. وجود ناقص، عالم صور حسی است که «قائم به ماده و متعلق بدن هستند» (۳:۵۰۱، ۳۲۳، ۱۰)

صدرا، پس از توضیح سه مرتبه وجود صوری، دربارهٔ مرتبه چهارم که مرتبه ماده جسمانی است و در هر لحظه تحول و تجدیدی را تجربه می‌کند، سخن می‌گوید. چون ماده جسمانی در عدم، امکانات (امکان عام و خاص) و ظلمت مستغرق است، آن را نمی‌توان شناخت، هر چند بر آن نام «وجود» نهند. صدرا به زمان و حرکت بعنوان مثال، اشاره می‌کند.

صدرا در توضیح اختلاف بین این چهار مرتبه می‌گوید که اختلاف آنها در شدت و ضعف وجودی است. هر چه وجود شیء مجردتر باشد، از عالم گذرای ماده مجردتر است. هر چه مجردتر باشد، معقولتر است، زیرا بخود

نزدیکتر است هر عالمی که فروتر از عالم کمال و عقل باشد، تا حدی در ظلمت و ابهام تکرر، تفرق، فراق و پریشانی مستغرق است.

### حضور

کلید درک مفهوم ادراک از نزد ملاصدرا، مفهوم وجود در نزد او است. باید یادآور شد که کلمه انگلیسی existence، ترجمه رسایی برای کلمه عربی وجود نیست. حتی اگر از معادل being استفاده کنیم، وضعیت بهتر نخواهد شد. در اینحالت، یکی از ابعاد مهم بحث وجود که بلافاصله مغفول خواهد ماند، این معنی است که خود کلمه وجود بمعنای وجدان و ادراک است. معنای لغوی وجود، یافتن و یافته شدن است و این معنا در نوشته‌های ابن عربی و پیروان او، که صدرا با ایشان آشنایی کامل دارد و اغلب از ایشان نقل قول می‌کند، بسیار مورد تأکید قرار گرفته است.

اما فقط نظریه پردازان صوفی بر استلزام وجدان و شعور با وجود تأکید نکرده‌اند. حتی فیلسوفی مانند افضل‌الدین کاشانی، که دوستدار فرهنگ هلنی است و متوفی تقریباً ۶۱۰/۲۱۳، و ارتباطی با معاصر جوانتر خود نداشته و اغلب آثار خود را بزبان فارسی نوشته است، از این معنای دوگانه کلمه وجود، برای تقسیم وجود به دو عرصه بنیادی استفاده می‌کند. نخستین

عرصه، هستی بدون وجدان و شعور است؛ عرصه دوم هستی با «یافت» است. بعلاوه، بابا افضل از «یافت» فارسی نه فقط چونان مترادفی برای وجود بمعنای عالیت‌تر آن، که به مثابه مترادفی برای ادراک نیز استفاده می‌کند. او توضیح می‌دهد که عرصه هستی را جمادات بر ما آشکار می‌سازند، در حالیکه عالم یافت و ادراک در عرصه نفوس و عقول پدیدار می‌گردد.

اگر به یاد داشته باشیم که ادراک و یافت، بطور تلویحی در کلمه وجود بشکلی که بسیاری از فلاسفه آن را بکار می‌گیرند، مستتر است، می‌بینیم که هر کوششی برای تقلیل وجود به «وجود خارجی»<sup>۴</sup> بیهوده بنظر می‌رسد. بلکه وجود بمعنای کامل آن نه تنها وجود خارجی است، بلکه آن چیزی که وجود خارجی را درمی‌یابد نیز هست. هر چه وجود خارجی شدیدتر باشد، شدت یافت آن

۳- در متن اصلی اسفار عالم نفوس حیوانی ذکر شده است. (مترجم فارسی)

### مستزایه

#### دوم ادراک، خیال یا تخیل

است و آن ادراک شیء است با همان خصوصیات و کیفیات، بهمان طریقی که با حواس ادراک می‌شود. اما، برخلاف ادراک حسی، خیال شیء را، اعم از آن که ماده شیء بر حواس ظاهر باشد یا خیر، ادراک می‌کند.

بیشتر است. کاملترین درجه وجود، کاملترین درجه حضور، ادراک و وجدان است.

صدرا در تفسیری کوتاه بر ادراک می‌گوید: «ادراک، وجود مدرک است در نزد مدرک» (الادراک عبارة عن وجود المدرک للمدرک). باتوجه به معنای دو گانه کلمه وجود، می‌توان این جمله را چنین نیز تفسیر کرد «ادراک وجود مدرک است که مدرک آن را می‌یابد». در چند تفسیر مشابه بر این کلمه، صدرای اغلب از کلمه حضور یا مشاهده بجای کلمه وجود استفاده می‌کند، که هر دوی آنها پیشینه‌ای طولانی دارند و این نکته را روشن می‌سازد که او طبیعت را چگونه درک می‌کرده است.

حضور، متضاد غیبت و معمولاً مترادف مشاهده است. گاهی صدرا عالم را به دو عالم اصلی ادراکی، یعنی عالم زندگی و علم، که عالم عقول و نفوس است، و عالم مرگ و جهل، که عالم جمادات است، تقسیم می‌کند (البته، این دو عالم، معادل «یافت» و «هستی» باباافضل هستند).

احتمالاً، صدرا در این تقسیم از کلمات قرآنی «غیب» و «شهادة» برای این دو عالم استفاده کرده است، غیب، هر آن چیزی است که آن را با شیوه‌های معمولی ادراک نمی‌کنیم؛ شهادة، هر آن چیزی است که بر حواس ما آشکار است.

اگر از فیلسوفان پیرسیم «آیا ادراک و مشاهده عالم «غیب» ممکن است؟» پاسخ مثبت می‌دهند. در ادراک آنچه حواس (ظاهری) از درک آن عاجز است، دقیقاً همین کار را می‌کنیم. اما برای ادراک صحیح عالم غیب، باید قوای ادراکی خود را تقویت کنیم و فوا بگیریم که چگونه از ورای ظلمت عالم جسم و حس، عالمی را که در فراسوی آن قرار دارد، ببینیم. عالم غیب باید برای ما بوجود آید و بوسیله ما یافته شود. بعبارت دیگر، باید در نفس حاضر، و بوسیله آن مشاهده شود.

پس، ادراک، نحوه‌ای از وجود، یا خود وجود، است که دقیقاً حضور - وجود خارجی و یافته شدن - است. ادراک، وجود مدرک در نزد مدرک است. در نتیجه، در ادراک هر دو عالم خارج و ذهن، درجه ادراک بر درجه وجود منطبق است هر چه ادراک چیزی مستقیمتر و بلاواسطه‌تر باشد، (مدرک) بطریقی کاملتر در وجود شرکت دارد.

### وجود ذهنی

بدیهی است که اگر صدرا می‌گوید ادراک برای مدرک،

«وجود داشتن» یا «یافته شدن» در نزد مدرک است، مراد او آن نیست که شیء در ذهن نیز بهمان نحو وجود دارد که در عالم خارج. او توضیح می‌دهد که وقتی ذهن، چیزی را درک می‌کند، از قوه به فعل می‌رسد و این فعلیت ذهن، حضور صورت معقول شیء در ذهن است. این حضور را «وجود ذهنی» می‌نامند، عبارتی که می‌توانیم آن را معادل «یافت ذهنی» نیز ترجمه کنیم. اما تا زمانیکه نفس، نفس است و عقل بالفعل نشده است، نحوه ادراک و وجود نفس ضعیف است و هر چه که در نفس ادراک می‌شود و وجود دارد، باز هم ضعیفتر است. بدلیل همین ضعف است که صدرا می‌نویسد:

آنچه بر نفس مترتب می‌شود از افعال و آثار خاص از وی پدید می‌آید، در نهایت ضعف وجودی است، بکله وجود هر چه از صورتهای عقلی و خیالی که از نفس - به ذات خودش - پدید می‌آید سایه و اشباحی است مر موجودات خارجی را که از حق تعالی صادر شده‌اند - اگر چه ماهیت در هر مورد وجود محفوظ است - پس آثاری که بر آن مترتب است - بحسب وجودشان در خارج - بر آن دیگری [وجود آن در نفس] مترتب نیست...

وجود برای شیئی که بر آن آثاری مترتب نیست، بحسب این نوع ظهور، صادر از نفس است و بنام وجود ذهنی - ظلی نامیده می‌شود و دیگری که بر آن آثار مترتب است، بنام وجود خارجی و عینی نامیده می‌شود<sup>۵</sup> (۱:۲۶۶، ۶۵۰۲۷).

خلاصه آنکه، آنچه به ادراک حسی ادراک می‌شود، به وجودی حقیقی در ذهن وجود دارد، اما وجود ذهنی آن، سایه وظل وجود خارجی آن است. اما همچنانکه نفس بتدریج قوه خود را برای شناخت عوالم عالیتر بالفعل می‌سازد، شدت آنچه که ادراک می‌کند نیز به تناظر بیشتر می‌شود. در مرتبه ادراک عقلی حقیقی، عقلی که ادراک می‌کند، در وجود و وجدان با صوری که مدرکات آن هستند، یکی است.

### قوه نفس

ادراک در نفس صورت می‌پذیرد و نفس کلمه‌ای است که معنای لغوی آن، خود است. بحث درباره نفس از سطح نباتات آغاز می‌شود و به والاترین مرزهای کمال انسان

۵- ترجمه فارسی: محمد خواجوی، ترجمه اسفار، جلد یک، انتشارات مولی، ۱۳۷۸، ص ۲۶۶.

**\* سه مرتبه اصلی ادراک -  
ادراک حسی، تخیل و تعقل -  
دقیقاً بر سه عالمی که در  
عالم خارج یافته می‌شوند،  
منطبق هستند. موضوع مراتب  
ادراک را نمی‌توان از موضوع  
مراتب وجود جدا دانست.**

می‌آورد که نفس چگونه از طریق ادراک به فعالیت می‌پردازد. او، پس از رد نظریات طبیعیون، ریاضیون و سهروردی می‌نویسد:

ابصار با انشای صورتی مانند شیء، به قدرت خداوند، از جانب عالم ملکوت نفسانی، انجام می‌پذیرد. صورت از ماده خارجی مجرد است و در نزد نفس مدرک حاضر می‌گردد. قیام آن، قیام فعل است به فاعل و نه قیام مقبول به قابل (۸، ۷۶۸ و ۸۰-۸:۱۷۹).

صدرا، در ادامه، برهان خود را گسترش می‌دهد و نشان می‌دهد که ابصار، مثالی از قاعده کلی ادراک است که مدرک با مدرک متحد می‌شود. این، همان اصلی است که قبلاً آن را تحت عنوان «اتحاد عاقل و معقول» ثابت کرده و آن را یکی از مبانی فلسفه خود خوانده است. او بویژه خواهان اثبات این اصل است، زیرا ابن‌سینا و پیروان او آن را رد کرده بودند. «و برهان این را در مبحث اتحاد عقل و معقول آوردیم؛ و این عیناً در جمیع ادراکات حسی و وهمی جاری است».

ما در مباحث عاقل و معقول توجه را به این موضوع جلب کردیم و گفتیم که احساس مطلقاً چنانکه مشهور عامه حکما است که می‌گویند حس، صورت محسوس را از ماده آن انتزاع می‌کند و عوارض مکتف در آن، با آن همراه هستند، و بدین‌طریق خیال به تجریدی بیشتر، صورت را انتزاع می‌کند، نیست».

بل، ادراکات مطلق، به فیض صور نوریه ادراکیه دیگر از جانب وهاب، که ادراک و شعور از طریق آن حاصل می‌گردد، کسب می‌شود. و این هم حاس بالفعل و هم محسوس بالفعل است. اما وجود صورت در ماده، نه حس است و نه محسوس بلکه از جمله مقدماتی است که نه صورت تحقق شریطی، راه را برای فیضان صورت هموار می‌سازد. (۷۶۸، ۸۱:۸)

بنابراین، مدرک صورتی است که خداوند بر نفس افاضه می‌کند. بررسی توضیحات صدرا در باب نتایج کلامی این حکم، محتاج پژوهشی دیگری است؛ بنابراین، در اینجا کافی است بدانیم افاضه صورت از جانب خداوند، قوه نفس را، در معرفت یافتن، بالفعل می‌کند.

می‌رسد. نفس انسان رامی‌توان «کل القوی» نامید. (۷۷۷، ۲۲۱:۸). مراد صدرا آن است که نفس ناطقه «نفسی است که با تمام ادراکات منسوب به قوای انسانی ادراک می‌کند» (همان).

بعبارت دیگر نفس قوه محض است و بنابراین فعلیتی ندارد. با ادراک است که نفس بالفعل می‌شود. آنگاه که نفس چیزی را ادراک می‌کند، آن چیز بنحوی متناسب در نفس موجود می‌گردد، و نفس، خود، به تناظر، وجود ذهنی را در خود بالفعل می‌سازد.

خداوند تعالی روح انسانی را خالی از تحقق اشیاء و علم بدانها خلق کرد... اگر روح انسان را برای معرفت به اشیاء چنانکه هستند خلق نکرده بود، روح در آغاز فطرت خود، یکی از آن اشیاء بالفعل بود و خالی از کل آنها نبود...

... هر چند، در آغاز روح انسان، قوه محض است خالی از معقولات، با اینهمه شأن او معرفت به حقایق و اتصال با همه آنها است. پس عرفان به خداوند، ملکوت و آیات او، غایت است. معرفت، هدف اول و آخر، هدف ابتدایی و انتهایی است. (۳:۵۱۵ - ۱۶، ۳۲۶:۲)

ادراک، علم بالقوه را بالفعل می‌سازد. فعلیت، محتاج فعالیت است و صدرا می‌گوید: آن فیلسوفانی که ادراک را انطباق مدرکات در نفس می‌خوانند سرشت حقیقی ادراک را در نیافته‌اند؛ زیرا، ادراک به فعالیت و فعلیت بسیار بیش از قابلیت نزدیک است.

نسبت صورت مدرک با ذات عالم، نسبت مجعول است به جاعل، نه نسبت حلول و انطباق نفس در قیاس با مدرکات خیالی و حسی خود، به فاعل مبدع بسیار شبیه‌تر است تا به محل قابل (۷۸۵، ۲۵۱:۸).

نفس در قیاس با مدرکات خیالی و حسی خود، به فاعل مبدع بسیار شبیه‌تر است تا به محل قابل (۷۰۰، ۲۸۷:۱).

صدرا در بحث خود درباره ابصار، مثال خاصی

۶- ظاهراً منظور نویسنده محترم «ان النفس کل القوا» است. (مترجم)  
۷- ان المدرک بجمیع الادراکات المنسوبة الی القوی الانسانیة هی النفس الناطقة.

نفس، در از قوه به فعل رسیدن، نحوه‌ای از وجود ذهن را حاصل می‌کند که بر وجود خارجی مدرک، منطبق است. معلوم، دقیقاً همان صورت عقلی یا خیالی است، و حضور صورت در نزد نفس، وجود ذهنی آن در نفس است. وجودی که با وجود خود نفس، یکی است، زیرا در نفس کثرتی وجود ندارد.

بلکه شعور نفس به صورت، همان وجود صورت در نزد نفس است. در وجود ذهنی، ادراک و وجود یکی نیستند. در نتیجه، چنانکه صدرا مکرراً می‌گوید: «مدرک، همیشه از همان نوع مدرک است. نفس، با لمس، چشش و ابصار اشیا را ادراک می‌کند که در واقع از همان نوع خود نفس هستند، زیرا این اشیا، صور اشیا لمس شده، چشیده شده و دیده شده هستند که در نفس بالفعل شده‌اند.

آنگاه که صدرا می‌گوید، نفس «کل القوی» است، مراد او آن است که نفس انسان قوه‌ای است نامتناهی برای دانستن. خیر نفس در بالفعل شدن قوه آن نهفته است و این قوه را نمی‌توان محدود ساخت. چنانکه ارسطو در آغاز مابعدالطبیعه می‌گوید: نفس خواهان دانستن است زیرا قوه او دقیقاً ادراک تمام اشیا است. اما تمام اشیا را فقط در عقل محض می‌توان یافت، که در آن، چنان صور عقلی وجود دارند. بنابراین، بالاترین مرحله ادراک برای نفس، عقل شدن است. عبارت دیگر، نفس در کمال توانایی خود به ادراک می‌رسد و در کمال یافتن بالفعل خود بوجود می‌آید. آنگاه که به مرتبه کمال ادراک و وجود می‌رسد، تمام اشیا بالفعل بر آن حاضر می‌شوند. یعنی، تمام اشیا در بدها و وجود حقیقی و عقلی خود، و نه ابهام وجود حسی و خیالی، بر عقل حاضر می‌شوند.

آنگاه که نفس، عقل می‌شود، کل اشیا می‌شود و نیز با هر چه که در ذات آن حاضر می‌شود - منظوم صور آن اشیا است و نه اعیان آنها که از آنها خارجند، متحد می‌شود. این مستلزم آن نیست که ترکیب نفس از امور خارجی یا صورت است. اما هر چه نفس کاملتر می‌شود، بیشتر جامع اشیا می‌گردد و شدت بساطت آن بیشتر می‌شود، زیرا چنانکه ثابت شده است بسط الحقیقه کل الاشیا (۷۸۶، ۱۶، ۲۵۳: ۱)

باید به یادداشت که از نظر صدرا، وجود اولی و ماهیت ثانویه است. ماهیات آن چیزهایی هستند که ابن عربی «اعیان ثابته» می‌نامد، و بدان دلیل «ثابت» هستند که هرگز تغییر نمی‌کنند. آنچه تغییر می‌کند، وجود صوری است که دچار شدت و ضعف می‌شود. آنچه که مراتب ادراک را از هم متمایز می‌سازد، ضعف و شدت مراتبی از

وجود است، که با آنها متناظرند. در عبارات صدرا، فقط هنگامی وجود به مرتبه «عقل بسیط» می‌رسد که «یکسره از عالم اجسام و مقادیر مجرد است و به تمام معقولات و تمام اشیا تبدیل می‌شود بوجهی افضل و اشرف از آنچه که خود اشیا هستند» (۳۲، ۲۹۳، ۳۷۳: ۳)

در هر مرتبه از ادراک، نفس، مدرکات را از ماده و دیگر شرایط مراتب وجودی انتزاع می‌کند. حتی ادراک حسی، مدرکات را انتزاع می‌کند، زیرا ماده خارجی به نفس وارد نمی‌شود. اما، نفس با انتزاع مدرکات، در عین حال، از قیود عالم سفلی مجرد و رها می‌شود. حرکت از ادراک حسی به خیال و سپس به تعقل، حرکت از وجود شکننده و ادراک ضعیف به وجود شدید و یافتن شدید است. هر بار که نفس، با دانستن، قوه خود را بالفعل می‌کند، وجود خود را شدت می‌بخشد و آنگاه که عقل بالفعل شود، به وجود کامل و ابدی رسیده است.

صدرا به توضیحات فیلسوفان متقدم در باب معنای «تجريد» انتقاد دارد. نفی مواضع ایشان توسط او به توضیح اینکه چرا abstraction، معادل انگلیسی مناسبی برای این کلمه نیست، کمک می‌کند. او می‌نویسد:

... معنای تجريد در تعقل و ادراکات دیگر، چنانکه مشهور است، یعنی حذف بعضی زواید، نیست. چنان هم نیست که نفس ثابت باشد و مدرکات از موضوع مادی خود بحس، از حس به خیال و از آن به عقل منتقل می‌شوند. بلکه مدرک و مدرک با هم تجريد می‌شوند و با هم از وجودی به وجود دیگر، و از نشئه‌ای به نشئه دیگر و از عالمی به عالم دیگر می‌روند، تا اینکه نفس، عقل، عاقل و معقول بالفعل شود، پس از آنکه در کل آنها بالقوه بوده است. (۱، ۲۹۳، ۳۶۶: ۱)

برخلاف آنچه که برخی فیلسوفان متقدم پنداشته‌اند، تجريد بمعنای نفی جسم نیست. دلیل این امر آن است که

**\* آنچه که باید در این عالم دانست، آن است که انسان اجتماع نفس و بدن است. این دو، علیرغم اختلاف مراتبشان، دو موجود هستند که به یک وجود، وجود دارند. گویی شیء واحدی هستند که دو طرف دارد؛ یک رو تغییر می‌کند و از بین می‌رود و آن فرع است، و روی دیگر ثابت است و باقی و آن، اصل است.**

حقیقت ذاتی جسم، صوری است نه مادی. هر چه قدرت نفس بیشتر باشد، صورت عقلی جسم شدیدتر و وجود آن مستحکمتر است. صدرا می نویسد:

آنچه که باید در این عالم دانست، آن است که انسان اجتماع نفس و بدن است. این دو، علیرغم اختلاف مراتبشان، دو موجود هستند که به یک وجود، وجود دارند. گویی شیء واحدی هستند که دو طرف دارد؛ یک رو تغییر می کند و از بین می رود و آن فرع است، و روی دیگر ثابت است و باقی و آن، اصل است. هر چه نفس در وجود خود کاملتر می شود، بدن صافتر و لطیفتر می شود و پیوند آن با نفس مستحکمتر و اتحاد بین آن دو قویتر و شدیدتر می گردد، تا آنکه وجود عقلی پدید آید که آن دو یک چیز می شوند، بی مغایرت.

چنانکه اغلب پنداشته اند نیست که هنگامیکه وجود دنیوی نفس به وجود اخروی تبدیل شود، نفس از بدن برگریزد و چنان شود که گویی عریان است و جامه در انداخته، دلیل این امر آن است که ایشان می پندارند بدن طبیعی - که نفس به تدبیر ذاتی و تصرف اولی در آن تصرف می کند - این جسم بیجان است که پس از مرگ به دور انداخته می شود، اما چنین نیست. بل، این جسم بیجان، موضوع تدبیر و تعرف نیست؛ ثقل و دُردی است که فرو می نشیند و از فعل طبیعت دفع می گردد، چون پلیدی و مانند آن. یا مانند مو، خز، شاخ یا سم است که طبیعتی خارج از ذات آن، برای اغراض خارجی، حاصل کرده است. مانند خانه است که انسان آن را نه به صرف آنکه وجود داشته باشد، بلکه برای دفع گرما و سرما می سازد و برای چیزهای دیگر، بدون آنکه زندگی در این عالم ناممکن باشد. اما حیات انسان در این خانه ساری نیست (۸۴۶، ۹۸:۱)

#### نتیجه

اکنون، ده نکته اساسی را مورد بحث قرار داده ایم که یقیناً باید برای طرح دیدگاه کلی صدرا در باب حرکت ادراک از پایتترین مرتبه به عالیترین مرتبه از طریق فرابند تجرید کافی باشد. این ده نکته را می توان چنین خلاصه کرد:

- ۱- ادراک، حصول علم به چیزی است بواسطه لقای با ماهیت، یعنی صورت یا حقیقت معقول آن.
- ۲- ادراک چهار مرتبه اصلی دارد، هر چند می توان آنها را به سه مرتبه تقلیل داد: حس، خیال و عقل.
- ۳- مراتب ادراک را به شدت تجرید ادراک از ماده تعریف می کنند.

۴- سه مرتبه اصلی ادراک، دقیقاً متناظر با سه عالم اصلی است که عالم ما را تشکیل می دهند.

۵- مراتب وجود از مراتب علم و ادراک جدایی ناپذیر است؛ بنابراین، مراتب وجود با مراتب ادراک یکسان است.

۶- وجود ذهنی مدرکات، سایه وجود خارجی موجودات است، جز در ادراک عقلی که عاقل و معقول، در وجودی که دائمی و ابدی است، یکی هستند.

۷- نفس انسان، عاری از علم و فعلیت، بوجود می آید، بنابراین قوه ادراک همه چیز را دارد. ادراک، فعلیت و فعالیت نفس است.

۸- هر چه ادراک نفس شدیدتر باشد، وجود آن شدیدتر است. هر چه وجود آن، شدیدتر باشد، به حقیقت بسیط وجود که کل اشیاء را در بر می گیرد، نزدیکتر می شود.

۹- تجرید نفس از اشیاء از طریق ادراک، توأمان، تجرید آن از طریق تشدید وجود و وجدان است.

۱۰- تجرید نفس، بر آمدن از بدن نیست بلکه دگرسانی بدن و تمام مدرکات جسمانی است.

در خاتمه می توان دید که از نظر صدرا، هدف غایی ادراک، آن است که نفس اشیاء را چنانکه هستند، ببیند. این امر فقط در صورتی ممکن است که نفس قوه نامحدود خود را برای دانستن، بالفعل سازد. این قوه، توان ادراک کل اشیائی است که در تمام مراتب وجود صوری جای دارند. این قوه را می توان با انتزاع، تجرید، و مفارقه تدریجی از هر گونه جسمانیت و مادیت و بازگشت به حقیقت معقول نفس، که جز عقل بالفعل یا عقلی که تمام اشیاء را چنانکه هستند درک می کند نیست، بالفعل ساخت. اما این بدان معنا نیست که نفس دیگر ارتباطی با اشیاء عالم خارج نخواهد داشت. بلکه بدان معنا است که اشیاء را، در هر مرتبه وجودی که باشند، بوضوح ادراک خواهد کرد. دیگر دچار نزدیک بینی ادراک صور بشکلی که مقید به مکانهای گوناگون هستند که در آن خود را بر مدرک متجلی می سازند و صور از پشت شیشه عینک تیره ادراک حسی و خیالی پدیدار می شوند، نخواهد گردید. نفس، با ادراک خود و تمام اشیاء چنانکه هستند و خود را با اشیاء یکی یافتن، به غایت خود می رسد.

\* \* \*